



امام باقر(ع) با تندروها چه برخوردی می کرد؟/ نظر امام درباره استخاره کردن برای امور مورد تردید

وجود مبارک امام باقر (ع) فرمود: عقائد و اخلاق و اعمالی که دارید؛ قبل از اینکه استخاره کنید، تفسیر کنید. ما گاهی بین دو تا کار مٌخیر یا مردّیم.

نظر امام باقر(ع) درباره استخاره برای اموری که در آنها تردید وجود دارد، چیست؟/ گفتاری از آیت الله جوادی آملی

وجود مبارک امام باقر (ع) فرمود: عقائد و اخلاق و اعمالی که دارید؛ قبل از اینکه استخاره کنید، تفسیر کنید. ما گاهی بین دو تا کار مٌخیر یا مردّیم. نمی دانیم کدام حق است، کدام باطل؛ کدام خیر است، کدام شرّ؛ کدام حسن است، کدام قبیح؛ کدام سعادت بار است، کدام شقاوت آور. فرمود: شما عقائدتان، اوصاف تان، اخلاق تان، اعمال تان، اقوال تان را چه آنهایی که متعارض دارد، چه آنهایی که متعارض ندارد؛ همه این امور را بر قرآن کریم عرضه کنید؛ اهل تفسیر باشید، نه استخاره!

خیلی به ما دستور «استخاره» ندادند. استخاره کردن دو قسم است؛ یک دعای مخصوص استخاره است که آن واقعاً اوّل و آخرش نور است و در دعای سی و سوم صحیفه سجّادیه هست. هر کسی تصمیم گرفت یک کاری را انجام بدهد ولو به حسب ظاهر خیر است اما خیرش را از خدا بخواهد، همین طور وارد کار نشود! این یک دستور اکید اسلامی است و جزء سنن ماست و بسیار کار خوبی است. این دعای استخاره، یعنی طلبُ الخیر. یعنی خدایا! من این کار را حالا فکر کردم، دیدم که به حسب ظاهر مصلحت است؛ دارم انجام می دهم. من که از عواقبش خبر ندارم، از همراهانش خبر ندارم؛ تو خیر مرا در این کار قرار بده. این استخاره، یعنی طلبُ الخیر.

اما آن استخاره که انسان قبل از اینکه فکر بکند، قبل از اینکه مشورت بکند، قبل از اینکه ارزیابی بکند؛ فوراً به قرآن تفأل بزند، این کار را خیلی به ما دستور ندادند! البته در موقع حیرت که انسان واقعاً متحیر شد؛ آن یک راه دیگری است. بنابر این اولاً آن دعای استخاره فراموشمان نشود، ثانیاً اینکه در هر کاری فکر و تدبّر و مشورت و ارزیابی و تعقل باشد و ثالثاً اگر واقعاً متحیر شدیم، ماندیم؛ نمی دانیم کدام کار برای ما صحیح است، کدام کار ناروا. آنوقت به قرآن استخاره می کنیم.

اما وجود مبارک امام باقر (ع) فرمود: مهم تر از استخاره، «تفسیر» است. شما تمام کارهایتان را بر قرآن عرضه کنید؛ چه این آراء و اندیشه ها متضارب و متعارض و متنافی و مختلف باشد، چه یک اندیشه. شما این را بر قرآن عرضه کنید، ببینید آیا مطالب قرآنی، معارف قرآنی، معانی قرآنی آن را امضاء می کند یا نمی کند. بنابراین برای همه ما؛ حالا توده مردم که مقدورشان نیست. برای ماها که در حوزه و دانشگاه به سر می بریم، آشنائی با یک دوره از قرآن کریم می شود لازم.

حالا یک وقت است یکی کسی می شود علامة طباطبائی (رضوان الله علیه)، حُبّ آن جزء نوادر است. ولی اینکه خطوط کلی قرآن را بفهمیم، ترجمه اش را بفهمیم، گزیده تفسیر را بفهمیم، به تفسیر روانی از او با خبر باشیم؛ این خیلی سخت نیست، خطوط کلی قرآن را انسان بفهمد. وقتی این ترازو را فهمیدیم، آنوقت این عقائد را با این ترازو می سنجیم.

امام باقر سخن امام باقر(ع) درباره زمانی که مردم از خدا شکایت می کنند/ شرح دو حدیث از آیت الله آقا مجتبی تهرانی

حدیث اول: دعای بنده نباید تمام شدنی باشد

از حضرت امام باقر(ع) سؤال کردند کدام یک از عبادات افضل است؟ فرمودند: هیچ چیزی نزد خداوند محبوب تر از این نیست که عبد آنچه را نزد خدا دارد از او تقاضا کند.

شرح حدیث: بنده هر آنچه که دارد و می خواهد نزد خدا است. روایات متعدّد راجع به عبادات وارد شده است که: مغز عبادت دعا است. ما بدون مغز نمی توانیم کار کنیم. همه کارهایمان به واسطه مغز است. در عبادات هم همین گونه است. آنچه مغز عبادت است و به آن جان می دهد، دعا است. چه بسا اگر دعا در عبادت نباشد، آن عبادت محبوب عندالله نیست. نمی دانید دعا چه می کند! دعا مرده را زنده می کند. تمام معجزات انبیاء و کرامات اولیاء، بر محور دعا بوده است. مثلاً حضرت عیسی با دعا مرده زنده می کرد، معجزات پیامبر اکرم با دعا بوده. هیچ گاه نباید از دعا غافل شویم. چون محبوب ترین عمل عندالله است. فکر هم نکنیم اگر دائماً از صبح تا شب به خدا بگوییم: این را می خواهم، آن را می خواهم، مزاحم خدا شده ایم. این فکرها باطل و غلط است. چون خودمان نظر تنگیم، خیال می کنیم خدا هم نظرتنگ است. «يُطَلَّبُ مَا عِدَّةُهُ»، آنچه پیش خدا است، تمام شدنی نیست، پس دعای تو هم نباید تمام شدنی باشد.

حدیث دوم: روزگاری که مردم در آن از پروردگار شکایت می کنند جابر جعفی از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند که فرمودند، حضرت رسول خدا (ص) می فرمایند: «روزگار و زمانی می آید که مردم در آن زمان از پروردگار خود شکایت می کنند. جابر می پرسد: مردم چگونه از پروردگار خود شکایت می کنند؟! حضرت فرمود: شخصی می گوید: به خدا قسم! مدتی است که سود نبرده ام و نمی خورم و نمی آشامم مگر این که این خوردن و آشامیدن من از سرمایه ام می باشد. وای بر تو! آیا این چنین نیست که سرمایه و توشه ای که جمع کرده ای، همگی از پروردگار توست؟!»

شرح حدیث: در این روایت جابر تعجب کرده و حیرت می کند و از حضرت سؤال می کند: چطور می شود این ها از خداوند شکایت می کنند؟ البته شکایت یک وقت این طور است که تو این کار را کردی، متن این شکایت است ولی یک وقت چیزهایی مطرح می شود که به طور مستقیم شکایت نیست ولی در ارتباط با خداوند است. اینکه سود نبرده ام و دارم از سرمایه می خورم، واقعا شاید هم درست است و دروغ نمی گوید، ولی سرمایه ات را از کجا آوردی؟ و اینکه از آن می خوری، مگر جز این است که آن را خداوند به تو عطا فرمود؟!

انسان در تمامی حالات باید شاکر خداوند باشد و بداند همین حرف های او شکایت از خداوند بزرگ است. این ناسپاسی باعث می شود که گره و مشکل به کار او افتاده و به چه کنم چه کنم، مبتلا و گرفتار می شود. وقتی از پیامبر اکرم (ص) می پرسیدند: حالتان چطور است؟ در جواب می فرمودند: «الحمد لله علی کلّ حال، ستایش مخصوص خداوند است در همه حالات.» شکر و سپاس قلبی، عملی و زبانی باعث می شود تا خداوند مشکلات انسان را برطرف کند و هر لحظه به روزی ها و نعمت هایش اضافه گردد. در قرآن سوره مبارکه ابراهیم آیه 7 می فرماید: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» اگر شکرگزاری کنید، نعمت شما را افزون می کنم.

امام باقر امام باقر (ع) و مبارزه علیه جریان انحرافی غالی در میان شیعیان / نوشتاری از دکتر رسول جعفریان

یک نکته مهم در زندگانی امامان این است که آن حضرات میان افراط و تفریط مردمان پیرامون خود گرفتار بودند و به طور مداوم می بایست جامعه شیعه را متعادل می کردند. ایجاد تعادل البته کار دشواری بود، زیرا مشکلات فکری و سیاسی زیادی بر سر راه آنان بود. توجه داریم که امامان، به عنوان راهبرن یک حرکت و جنبش فکری و سیاسی مطرح بودند که همزمان، در هر دو زمینه، با حکومت های وقت - اموی و عباسی - درگیر بودند. یعنی نه فقط متفاوت با آنان بلکه درگیر بوده و می بایست مجاهدت می کردند. بنابراین حفظ نیروها، ایجاد تعادل در میان شیعیان، هدایت درست، آن هم با توجه به این نکته که امامان راهبر مردم به دین واقعی و بدون تحریف بودند کار بسیار دشواری بود.

در بعد سیاسی، افراط عده ای در به راه انداختن انقلاب های بدون زمینه، یکی از سخت ترین دشواری ها بود. بسیاری از شیعیان زیدی، به طور مداوم در پی ایجاد نزاع مسلحانه با حکومت ها بودند و تقریباً بی وقفه سرکوب شده و نیروهای زیادی از شیعیان را از دست می دادند. امامان ما با این روش مخالف بودند و این مخالفت در درون جامعه شیعه برای آنها هزینه زیادی داشت. نتیجه منفی مهم این وضعیت آن بود که جریان تشیع، تضعیف شده و بیش از پیش تحت فشار قرار می گرفت.

اما به لحاظ فکری، جریان تندرویی که به نام غلو و غلات شناخته می شود، بیشترین آسیب را به تشیع رساند و مهم ترین خطر تلقی می شد. به اجمال باید عرض کرد، اگر مبارزه مستمر امامان با این غالیان نبود، آنان بر کلیت جامعه تشیع غلبه کرده و اساس آن را مخدوش کرده بودند. حتی با وجود این مبارزات، باز هم غالیان توانستند بخش هایی از جامعه شیعی را با خود همراه کرده و از راه بدر کنند، حرکتی که تا به امروز آثارش برجای مانده است.

این غلو چگونه پدید آمد؟

باید توجه داشت که نخستین بار در خود قرآن روی این حقیقت تأکید شده است که در برخی از ادیان، جریان غلو غلبه یافته است. این ایرادی بود که خداوند به مسیحیان داشت، آنجا که فرمود: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (نساء: 171).

در این آیه، خداوند اهل کتاب را از غلو در دین پرهیز داده است. اولاً در باره خدا، فقط آنچه حق یعنی درست است گفته شود. دیگر این که مسیح پسر خدا نیست، بلکه فرزند مریم و رسول خدا و کلمه ای و روحی است که خداوند به مریم القا کرده است، بنابراین و در نتیجه سخن گفتن از سه خدا (یا اب و ابن و روح القدس) نادرست است. باز تأکید می کند که خداوند فرزندی ندارد و آنچه در آسمانها و زمین است متعلق به اوست.

بنابراین غلو که جوش آوردن و از حد خارج شدن است، یک تعریف کلی دارد که عدول از حق به سمت افراط است. نتایج هم

دادن نسبت هایی است که اساس آن را غلو تشکیل می دهد، یعنی افراط به سمت بالا. اساس این غلو نسبت ربوبیت دادن به انسانها در کنار خداوند است.

چرا غلو در زمان پیامبر(ص) وجود نداشت؟

مسئله مهم این است که در دوره رسول الله (ص) چنین نسبت هایی نسبت به آن حضرت مطرح نشد، اما شگفتا که بعدها درباره امیر المؤمنین (ع) به وفور گفته شد. خود این یک پرسش است که چطور شد که غلو درباره پیامبر نشد، اما درباره علی و اولاد آن حضرت شد؟ در این باره پاسخ هایی داده شده و همچنان نیاز به بحث و تحلیل دارد. یک نکته که در پاسخ به پرسش بالا مورد توجه برخی از نویسندگان قدیم هم قرار گرفته، این است که محیط عراق، محیطی با فرهنگ های متفاوت و کهن بود. در این فرهنگ ها که بخشی از آنها فرهنگ مسیحی بود، نگره های غلوگرایانه فراوان وجود داشت. بنابراین زمانی که اسلام وارد عراق گردید، به طور طبیعی مسلمانان تحت تأثیر این قبیل فرهنگ ها قرار گرفتند.

به عبارت دیگر، اسلام در مدینه زمان رسول الله، با یک فرهنگ نیرومندی مواجه نبود، اما البته همان مقدار که بود قرآن برخورد کرده و انحرافات یهود و نصارا را نشان داد، اما وجود یک فرهنگ بسیط در مدینه آن هم در فاصله ده سال و این که مرتب آیات الهی نازل شده و همه منتظر بودند ببینند خداوند چه می گوید، راه را بر وجود اندیشه های منحرف در میان مسلمانان بست، اما عراق شرایط متفاوتی داشت. ابن ابی الحدید در پاسخ این پرسش که چرا زمان رسول الله، با این که مردم اخبار غیبی از آن حضرت می شنیدند، درباره آن حضرت غلو نمی کردند اما درباره امام علی غلو می کردند، عقل و ایمان صحابه را استوارتر می داند. در حالی که این ستایش وجهی ندارد، مهم بساطت است. او به درستی می گوید: تفاوت میان غالیان عراق با عرب هایی که معاصر رسول الله بودند، در این بود که این افراد عراقی و ساکن کوفه بودند و طینت عراق همیشه محل رشد گرایش های انحرافی و فرقه ای عجیب و مذاهب تازه بوده است. مردمان این نواحی خود اهل فکر و دقت و نظریه و بحث در آراء و عقاید و شبهه طرح کردن درباره مذاهب بودند و در میان آنان در روزگار کسراها کسانی مانند مانی و دیسان و مزدک بودند. در حالی که نه طینت مردم حجاز مانند عراقی ها بود و نه ذهن حجازی مانند ذهن عراقی ها. آنچه بر اذهان حجازی ها غلبه داشت، خشکی و تکبر و خشونت طبع بود. ساکنان مدینه و مکه و طائف نیز، طبعشان نزدیک به طبع بادیه نشینان اطراف بوده و پیش از اسلام هیچ حکیم و فیلسوف و صاحب نظر و نیز موقعیتی برای طرح شبهه و ارائه فرقه ای بدعت گر در آن جا وجود نداشت. (شرح نهج البلاغه: 7 ص 51).

به هر دلیل بود، غلو در عراق از زمان خود امام علی علیه السلام ریشه دواند و چنان که منابع نوشته اند، امام با شدت با آنان برخورد کرد. اما به تدریج زمینه رشد آنان فراهم شد. این زمینه چنان بود که گروهی به طرفداری اهل بیت پدید آمدند و زمانی که شدت دشمنی امویان را دیدند، به تدریج در دوستی افراط ورزیدند. این گذشت تا آن که در محافل خاصی در کوفه، جریان فکری افراطی و غالی شکل گرفت و امامان به دلیل این که در مدینه بودند، امکان نظارت کافی نداشتند. به علاوه، چون ارتباطات نیز پنهانی و مخفیانه بود، برخی از رهبران غلات، ادعاهای گزاف به عنوان نمایندگی از طرف امامان مطرح می کردند. در ماجرای ظهور مختار، و شکست نهایی وی، زمینه های روحی غلو بیشتر شد و به تدریج که فرهنگ اسلامی به سمت تنویریه شدن پیش می رفت، غلو نیز خود را با ادعاهای شگفت، در بازار مکتب سازی در عراق، آماده می کرد.

نمونه هایی از برخورد امام باقر با رهبران افراط و غالی گری

اشارات مختصری درباره برخورد امام مجتبی، امام سجاد و سپس امام باقر - علیهم السلام - درباره غلو در اختیار داریم. این جریان در دوره امام باقر بیشتر و بیشتر شد. مغیره بن سعید عجلی یکی از نخستین رهبران غالی است که ادعاهای عجیب و غریبی مطرح کرد. به گزارش علی بن محمد نوفلی وی از امام باقر اجازه خواست تا نزد ایشان برود. آنگاه گفت: شما به مردم بگویید که من غیب می دانم، من عراق را در اختیار شما خواهم گذاشت! امام باقر بشدت با او برخورد کرده و حرفهای تندى به او زد. آنگاه وی نزد ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه رفت. اما او نیز با وی چنین کرده با کتک از خود دورش کرد. سپس نزد محمد بن عبدالله بن حسن (نفس زکیه) رفت. او مردی آرام و ساکت بود. همان مطالب را برای وی هم بازگفت و او سکوت کرد. او در سکوت وی طمع کرده و گفت: شهادت می دهم که او همان مهدی است که رسول الله بشارت آمدنش داده است. او قائم اهل بیت است. او همچنین ادعا کرد که علی بن الحسین یعنی امام سجاد، به محمد بن عبدالله بن حسن وصیت کرده است. سپس به کوفه آمد. وی فردی شعبده باز بود. به گمراهی مردم نشست و شمار فراوانی فریفته او شدند (شرح نهج البلاغه ج: 8 ص: 121) مغیره بن سعید عجلی در بدبین کردن جامعه مسلمانی نسبت به شیعیان نقش مؤثری داشت.

حمزة بن عمار بربری از اهالی مدینه بود که از آن جدا شد و مدعی نبوت شخصی به نام ابن کرب شده، محمد بن حنفیه خدا می دانست و خودش را امام. او می گفت که هفت سبب (سبعة اسباب) از آسمان بر وی فرود خواهد آمد و او زمین را با آن خواهد گشود و مالک آن خواهد شد. شماری از مردم مدینه و کوفه از وی پیروی کردند. ابوجعفر باقر علیه السلام از او بیزارى

جست و تکذیب کرد و شیعیان نیز از او براءت جستند. بیان [بن سمعان] یکی از هواداران او بود که می گفت امام باقر به او وصیت کرده است. بیان همراه پانزده نفر از پیروانش توسط خالد بن عبدالله قسری دستگیر شده و در مسجد کوفه آتش زده شد (فرق الشیعه: ص 25).

نوبختی در جای دیگری می نویسد: بیان نامه ای به امام باقر نوشت و او را به خود و اقرار به نبوتش خواند و گفت: اسلم تسلیم شو تا سالم بمانی. امام باقر به کسی که نامه را آورده بود دستور داد تا نامه را بخورد. بیان هم جاننش را بر سر این ادعایش گذاشت (فرق الشیعه: 31).

ابومنصور نامی که از طایفه عبدالقیس بود، از کوفیانی که خانه آنجا داشت، اما در بادیه بزرگ شده و فردی امی بود، پس از وفات امام باقر مدعی شد که آن حضرت، «امر» امامت را به او سپرده و او را وصی خود کرده است. کم کم ادعاهای بزرگتری کرد تا آن که گفت: علی بن ابی طالب پیامبر بوده است. همین طور حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی، من هم نبی و رسول هستم. پس از من هم شش تن از فرزندانم پیامبرند و آخرین آنها قائم است. وی به یارانش گفته بود هر کس با آنها مخالفت کرد او را ترور کنند. چون کافر و مشرک هستند. نام این کار را جهاد خفی گذاشته بود. (فرق الشیعه، ص 35).

این نمونه ها نشان می دهد غالیان با چه ابزارها و ادعاها تلاش می کردند دوستداران اهل بیت را به سمت خود جذب کنند. این افراد اغلب از کسانی بودند که سابقه نصرانیت یا ادیان دیگر را داشته و باورهای گذشته و باستانی خود را عقاید اسلامی و شیعی گره می زدند. تشخیص درستی و نادرستی این ادعاها با شیعیان ساده دل که علاقه مند به اهل بیت بودند دشوار بود. به همین دلیل کسانی جذب اینان می شدند. اما مهم تر از همه بدنامی بود که برای ائمه و شیعیان در میان سایر مسلمانان بوجود آورده و زمینه دور شدن آنان را از تشیع فراهم می کردند.